



Cognitive Architecture of Fast Moral Judgments: A Psychological Analysis of Moral Intuitions and Mental Heuristics *

Hossein Rezaei¹  Mohsen Javadi²



1. PhD Student, Department of Ethics, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author).
dr.hosein.rezaei110@gmail.com

2. Professor, Department of Ethics, Faculty of Theology and Islamic Teachings, University of Qom, Qom, Iran.
javadi_m@ir.ac.qom

Abstract

In today's complex world, full of choices, human moral judgments often arise from fast, automatic, and emotional processes known as "moral intuitions." Using a descriptive-analytical method and based on theoretical frameworks of cognitive psychology and neuroscience, this research analyzes the nature, mechanisms, and validity of these intuitions. According to Haidt's Social Intuitionist Model, moral reasoning primarily plays a post-hoc justificatory role, and judgments are formed in the mind prior to any logical reflection. The dual-process theory reinforces this model by viewing intuitions as stemming from "System 1" (fast, emotional, and unconscious) in contrast to the rational reasoning system of "System 2" (slow, analytical, and conscious). The primary driving force behind the formation of moral intuitions is "moral heuristics"; simplified mental rules that facilitate decision-making under conditions of uncertainty through

* Rezaei, H.; Javadi, M. (2025). Cognitive Architecture of Fast Moral Judgments; A Psychological Analysis of Moral Intuitions and Mental Heuristics. *Ethics and Psychology*, 1(2), pp. 65-95.
<https://doi.org/10.22081/jmp.2026.72533.1015>

* **Type of article:** Specialized; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy.

▣ **Received:** 2025/05/31 • **Revised:** 2025/07/31 • **Accepted:** 2025/08/31 • **Published online:** 2025/10/01

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



the unconscious substitution of complex target attributes with simpler cues. Rooted in evolutionary, cognitive, and cultural levels, these heuristics can be classified into four categories: rule-based, discriminatory-emotional, intention-based, and superficially consequentialist. Although these mechanisms are evolutionarily efficient and essential for social life, they are prone to systematic errors and susceptibility to momentary emotions and diverse cultural contexts. The present article argues that while intuitions and heuristics constitute the foundation of our moral cognitive architecture, achieving a valid judgment requires critical review by deliberative reasoning and cross-cultural dialogue.

Keywords

Moral Intuition, Moral Heuristic, Social Intuitionist Model, Dual-Process Theory, Moral Judgment, Jonathan Haidt.

معماری شناختی قضاوت‌های اخلاقی سریع؛ تحلیل روان‌شناختی

شهود اخلاقی و میانبرهای ذهنی*

حسین رضائی^۱  محسن جوادی^۲

۱. دانشجوی دکتری، دانشکده فلسفه اخلاق، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

dr.hosein.rezaei110@gmail.com

۲. استاد، گروه فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران.

javadi_m@ir.ac.qom



چکیده

قضاوت‌های اخلاقی انسان در دنیای پیچیده و پراختخاب امروز، اغلب برآمده از فرایندهایی سریع، خودکار و هیجانی اند که با عنوان «شهود اخلاقی» شناخته می‌شوند. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر چارچوب‌های نظری روان‌شناسی شناختی و علوم اعصاب، به تحلیل ماهیت، مکانیزم‌ها و اعتبار این شهودها می‌پردازد. بر اساس مدل شهودگرایی اجتماعی هایت، استدلال اخلاقی به‌طور عمده نقش توجیه پسینی دارد و دآوری‌ها پیش‌از هرگونه تأمل منطقی، در ذهن شکل می‌گیرند. نظریهٔ دوفرایندی، این مدل را تقویت می‌کند که شهودها را برآمده از «سیستم ۱» (سریع، هیجانی و ناخودآگاه) در تقابل با نظام استدلال عقلانی «سیستم ۲» (کند، تحلیلی و خودآگاه) می‌داند. موتور محرک اصلی شکل‌گیری شهودهای اخلاقی، «میانبرهای اخلاقی» هستند؛ قواعد ساده‌سازی‌شدهٔ ذهنی که از طریق جایگزینی ناخودآگاه، ویژگی‌های پیچیدهٔ هدف با نشانه‌های ساده‌تر، تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت را تسهیل

* رضائی، حسین؛ جوادی، محسن. (۱۴۰۴). معماری شناختی قضاوت‌های اخلاقی سریع؛ تحلیل روان‌شناختی شهود اخلاقی و میانبرهای ذهنی. اخلاق و روان‌شناسی، ۱(۲)، صص ۶۵-۹۵.

<https://doi.org/10.22081/jmp.2026.72533.1015>

▣ نوع مقاله: تخصصی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۵/۱۰ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۷/۰۹

© ۲۰۲۵ «نویسندگان دارندهٔ حق مؤلف مقالهٔ خود بدون محدودیت هستند»



می‌کنند. این میانبرها در سطوح تکاملی، شناختی و فرهنگی ریشه دارند و در قالب‌های چهارگانه قاعده‌بنیاد، تبعیضی - هیجانی، نیت‌محور و پیامدگرایانه سطحی قابل طبقه‌بندی‌اند. اگرچه این سازوکارها از نظر تکاملی، کارآمد و برای زیست اجتماعی ضروری‌اند، مستعد خطاهای سیستماتیک و تأثیرپذیری از هیجانات لحظه‌ای و زمینه‌های فرهنگی متفاوت هستند. مقاله حاضر استدلال می‌کند که شهود و میانبر، اگرچه شالوده معماری شناخت اخلاقی ما را تشکیل می‌دهند، برای دستیابی به قضاوتی معتبر، مستلزم بازنگری انتقادی توسط عقلانیت استدلالی و گفت‌وگوی بین فرهنگی هستند.

کلیدواژه‌ها

شهود اخلاقی، میانبر اخلاقی، مدل شهودگرایی اجتماعی، نظریه دوفراپسندی، قضاوت اخلاقی، جانانان هایت.

مقدمه

در گستره پیچیده کنش و اندیشه اخلاقی، یکی از ژرف‌ترین اسرار پدیده‌ای است که هر کس روزانه بارها آن را تجربه می‌کند، بی‌آنکه لزوماً از سازوکارش آگاه باشد: توانایی قضاوت‌های فوری، قطعی و اغلب فارغ از استدلال صریح درباره «درست» و «نادرست». انسانی که ساعت‌ها برای انتخاب یک کالا تأمل می‌کند، در کسری از ثانیه و بر اساس «حسی درونی»، اقدام به دفاع از یک ارزش اخلاقی یا محکوم کردن عملی ناپسند می‌نماید. این پدیده شگفت‌انگیز که از آن با عنوان «شهود اخلاقی» یاد می‌شود، پارادوکس بنیادینی را پیش‌روی ما می‌نهد. چگونه است که مهم‌ترین داوری‌های زندگی ما که سرشار از پیچیدگی‌های مفهومی و موقعیتی‌اند، گاهی در نبود هرگونه استدلال آشکاری شکل می‌گیرند و باین حال، از چنان قدرتی برخوردارند که همه تعلل‌های عقلانی را تحت الشعاع قرار می‌دهند؟

۶۹

اخلاق و روان‌شناسی

معماری شناختی قضاوت‌های اخلاقی سریع: تحلیل روان‌شناختی شهود اخلاقی و مابین‌های ذهنی

کاروان اندیشه بشری از فیلسوفان کلاسیک تا روان‌شناسان معاصر، پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش داده‌اند. در یک سو، سنت عقل‌گرایانه قضاوت اخلاقی را فرایندی استدلالی و مبتنی بر اصول جهان‌شمول می‌پندارد که در آن، نقش احساسات چون مانعی بیش نیست. در سوی دیگر، هیوم با طیننی رسا اعلام داشت که «عقل، برده احساسات است» (Hume, 1739, p. 266) و عاطفه را موتور محرک اصلی رفتار اخلاقی برشمرد. باین حال، انقلاب شناختی قرن بیستم و یکم افق تازه‌ای را گشود و این مناقشه دیرینه را از قلمرو انتزاع فلسفی به آزمایشگاه‌های علوم تجربی کشاند.

امروزه با ظهور «روان‌شناسی اخلاق» به‌مثابه دانشی میان‌رشته‌ای، پرسش از چیستی شهودهای اخلاقی،^۱ به پرسشی از «چگونگی» تبدیل شده است. پرسش این نیست که آیا عقل یا احساس در اخلاق حاکم است، بلکه این است که معماری شناختی مغز انسان

1. Moral Intuitions

چگونه طراحی شده است تا در مواجهه با موقعیت‌های اخلاقی فوری، چنین واکنش‌های سریع و قدرتمندی را تولید کند. اینجاست که مفاهیم بنیادینی مانند «مدل شهودگرایی اجتماعی» هایت و «نظریهٔ دوفرایندی» پردازش شناختی، نقشهٔ راهی برای کاوش در ساحت پنهان ذهن اخلاقی ارائه می‌دهند. مسئلهٔ محوری این مقاله، واکاوی همین سازوکارهای پنهان، به‌ویژه تبیین نقش «میانبرهای اخلاقی»^۱ به‌مثابهٔ چرخ‌دنده‌های این نظام شناختی است. میانبرها قواعد ساده‌سازی‌شده‌ای‌اند که ذهن برای پیمودن مسیرهای کوتاه در قضاوت، از آنها بهره می‌گیرد.

این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با اتکا بر منابع کتابخانه‌ای معتبر در حیطهٔ روان‌شناسی اخلاق، علوم اعصاب شناختی و فلسفهٔ اخلاق، با تأکید بر مدل شهودگرایی اجتماعی هایت و نظریهٔ دوفرایندی کانمن و گرین انجام شده است. روش گردآوری داده‌ها، اسنادی و روش تحلیل داده‌ها، کیفی و مبتنی بر تحلیل محتوای استنتاجی است. این مقاله در پی آن است تا با واکاوی رابطهٔ دیالکتیکی «شهود» به‌مثابهٔ محصول نهایی و «میانبر» به‌منزلهٔ فرایند تولیدکننده، به این پرسش‌های اساسی پاسخ گوید که ماهیت شهود و میانبر اخلاقی چیست؟ آیا می‌توان به این قضاوت‌های سریع اعتماد کرد؟ در چه شرایطی این سیستم کارآمد، به خطا می‌گراید؟ و چه نسبتی بین این شهودهای تکامل‌یافته و عقلانیت نقاد برقرار است؟

پاسخ به این پرسش‌ها، نه‌تنها درک ما از جهت‌نمای اخلاقی ذهن را عمق می‌بخشد، بلکه پیامدهای ملموسی در عرصه‌هایی چون تربیت اخلاقی، طراحی نهادهای اجتماعی و فهم کشمکش‌های ایدئولوژیک در جهان امروز به همراه خواهد داشت. این مقاله ابتدا به خاستگاه روان‌شناسی اخلاق اشاره می‌کند، سپس شهودهای اخلاقی و میانبرهای اخلاقی را تحلیل می‌نماید و با عبور از دوگانه‌سازی‌های ساده‌انگارانه، در پی ترسیم تصویری یکپارچه و مبتنی بر شواهد تجربی از معماری پیچیدهٔ قضاوت اخلاقی انسان، درنهایت به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌پردازد.

1. Moral Heuristics

۱. تاریخچه و زمینه‌های شکل‌گیری روان‌شناسی اخلاق

تا مدت‌ها بررسی مسائل اخلاقی در قلمرو فلسفه باقی مانده بود. فیلسوفان اخلاق از دوران ارسطو، کانت و میل تا متفکران معاصر تلاش کردند معیارهای رفتار درست را از طریق استدلال عقلانی تبیین کنند. در این سنت، اخلاق امری عقل‌محور و انتزاعی تصور می‌شد که می‌توان درباره‌اش بدون ارجاع به تجربه زیسته انسان‌ها داوری کرد (Audi, 2009, p.21). با این حال، از اوایل قرن بیستم، به‌ویژه با گسترش روان‌شناسی تجربی، این پرسش پدید آمد که آیا انسان‌ها در واقعیت نیز به همان شیوه‌ای قضاوت می‌کنند که فیلسوفان فرض می‌کنند؟ این انتقاد، به‌ویژه از سوی روان‌شناسان اجتماعی و شناختی، سرآغاز شکل‌گیری شاخه‌ای نو به نام روان‌شناسی اخلاق شد که می‌کوشد به جای «بایدها»، «چگونگی» شکل‌گیری داوری‌های اخلاقی را توضیح دهد (Nichols, 2004).

۷۱

اخلاق و روان‌شناسی

معماری شناختی قضاوت‌های اخلاقی سریع: تحلیل روان‌شناسی شهود اخلاقی و میانبرهای ذهنی

نخستین گام‌های پیوند میان روان‌شناسی و اخلاق در آثار ژان پیاژه دیده می‌شود که رشد اخلاقی کودکان را بخشی از فرایند رشد شناختی آنان می‌دانست. پس از او، لارنس کلبرگ نظریه‌ی مراحل رشد قضاوت اخلاقی را ارائه کرد. در این الگو، قضاوت اخلاقی به‌منزله‌ی نتیجه‌ی استدلال عقلانی و استنتاج از اصول جهان‌شمول تلقی شد. کلبرگ با استفاده از روش‌های مصاحبه‌ای، کودکان و نوجوانان را در موقعیت‌های اخلاقی قرار می‌داد تا سطح استدلالشان را بسنجد. هرچند نظریه‌ی او گامی مهم در تجربی کردن اخلاق بود، اما به تدریج نقدهایی بر آن وارد شد، از جمله بی‌توجهی به نقش هیجان، شهود، زمینه‌ی فرهنگی و عوامل ناخودآگاه (Haidt, 2001, p.829).

در پرتو این تحولات، روان‌شناسی اخلاق به دانشی میان‌رشته‌ای، در مرز میان فلسفه، روان‌شناسی شناختی، علوم اعصاب و حتی انسان‌شناسی فرهنگی بدل شد. این دانش با استفاده از روش‌هایی مانند آزمایش‌های رفتاری، سنجش واکنش‌های فیزیولوژیک و تصویربرداری مغزی می‌کوشد سازوکارهای واقعی قضاوت و رفتار اخلاقی را آشکار سازد؛ از این رو روان‌شناسی اخلاق را می‌توان واکنشی به محدودیت‌های فلسفه اخلاق

سستی دانست؛ تلاشی برای فهم واقعیت روانی انسان اخلاقی و نه تنها استنتاج عقلانی معیارهای باید و نباید.

پدید آمدن روان‌شناسی اخلاق، مرز میان فلسفه و علم تجربی را در مطالعه اخلاق بازتعریف کرد. این دانش با تأکید بر مشاهده و تجربه نشان داد که شهودهای اخلاقی و میانبرها در قضاوت‌های روزمره نقشی محوری دارند و الگوهای عقل‌گرایانه کلاسیک (نظیر دیدگاه کلبرگ) نمی‌توانند همه پیچیدگی رفتار اخلاقی را توضیح دهند (Haidt, 2012, p.60). از همین‌جا، راه برای مدل‌های جدیدی مانند نظریه شهودگرایی اجتماعی و مدل دوفراپندی^۱ تصمیم‌گیری اخلاقی گشوده شد که در ادامه مقاله بررسی می‌شوند.

۲. شهودهای اخلاقی

در چارچوب نظریه «مدل شهودگرایی اجتماعی»^۲ که توسط جاناتان هایت ارائه شد، قضاوت‌های اخلاقی به‌طور عمده محصول واکنش‌های شهودی، هیجانی و غیرتأملی‌اند، و استدلال اخلاقی نقشی ثانویه و توجیه‌کننده پسینی^۳ در این داوری‌ها ایفا می‌کند. به بیان دیگر، «عقل و کیل مدافع احساس است، نه قاضی آن» (Haidt, 2001, p.817). این مدل در تقابل با دیدگاه‌های عقل‌گرایانه کلاسیک قرار دارد که قضاوت اخلاقی را نتیجه استدلال آگاهانه و سنجیده می‌دانستند.

در تبیین شناختی این پدیده، نظریه دوفراپندی^۴ قضاوت اخلاقی تمایز روشنی میان دو نظام پردازش ذهنی قائل می‌شود: سیستم ۱ که سریع، خودکار، عاطفی و غیرآگاهانه است. سیستم ۲ که کند، آگاهانه و مبتنی بر منطق است (Kahneman, 2011; Greene et al., 2008, p.1145). شهود اخلاقی در این چارچوب، معادل

۱. سیستم دوفراپندی «اتوماتیک» و «دستی» کانمن که معادل سیستم ۱ و ۲ گرین هستند.

2. Social Intuitionist Model
3. Post-hoc Rationalization
4. Dual-Process Theory

عملکرد سیستم ۱ تلقی می‌شود؛ درحالی که استدلال اخلاقی بیانگر فعالیت سیستم ۲ است. مطابق این دیدگاه، داوری‌های اخلاقی در بسیاری از موارد، پیش از هرگونه تأمل عقلانی، از طریق واکنش‌های هیجانی فوری پدید می‌آیند، و استدلال تنها برای توجیه پسینی آنها به کار گرفته می‌شود.

هایت (۲۰۱۲) در اثر خود به نام ذهن درستکار^۱ این ایده را با عنوان «اصل اول» چنین تبیین می‌کند: «شهودها مقدم‌اند و استدلال در مرتبه دوم می‌آید». به بیان او، شهودهای اخلاقی به صورت ناگهانی در آگاهی ظهور می‌کنند و فرد پیش از هرگونه فرایند عقلانی، احساس درست یا نادرست بودن کنش را تجربه می‌کند. مثال مشهور وی، داستان رابطه جنسی میان خواهر و برادر است که در آن، بیشتر پاسخ‌دهندگان فوراً آن را «نادرست» می‌دانند، بی‌آنکه بتوانند دلیل عقلانی قابل قبولی برای این قضاوت ارائه دهند (Haidt, 2001, p. 818). این پدیده که به «بهت اخلاقی»^۲ معروف شده است، نشان می‌دهد که شهودهای اخلاقی پیش از استدلال شکل می‌گیرند و اغلب ریشه در واکنش‌های عاطفی‌ای چون انزجار، خشم یا شرم دارند؛ واکنش‌هایی که خود به شدت از بافتار فکری، فرهنگی اجتماعی نیز تأثیر می‌پذیرند.

دیوید پزارو و پائول بلوم نیز با تأکید بر ماهیت خودکار و سریع شهود بیان می‌کنند که شهودهای اخلاقی منبع اصلی قضاوت‌های اخلاقی‌اند و تفکر آگاهانه به‌طور عمده برای ساخت توجیه‌های پسینی به کار می‌رود (Pizarro & Bloom, 2003, p.194). از منظر روان‌شناسی شناختی، شهود، فرایندی غیرآگاهانه است که از تعامل میان تجربه‌های زیسته، عواطف و الگوهای یادگیری شده به دست می‌آید (Gigerenzer, 2023, p.31). در این چارچوب، شهود نه به منزله حدس کورکورانه بلکه به‌مثابه نوعی پردازش سریع و

۱. با نام کامل ذهن درستکار: چرا افراد خوب توسط سیاست و مذهب تقسیم می‌شوند؟ که یک کتاب در حوزه روان‌شناسی اجتماعی است و به اخلاق انسانی و نسبت آن به سیاست و دین می‌پردازد.

2. moral dumbfounding

کارآمد اطلاعات در شرایط پیچیده و زمان محدود فهمیده می‌شود. گرین (Greene et al., 2001) مجموعه‌ای از آزمایش‌های کلاسیک را برای بررسی نقش هیجان و استدلال در قضاوت‌های اخلاقی طراحی کرد. او ۶۰ موقعیت اخلاقی را در سه دسته اصلی تنظیم کرد که مهم‌ترین نمونه‌های این موقعیت‌ها در جدول نشان داده شده‌اند.

شرح موقعیت اخلاقی	نام معما	نوع موقعیت اخلاقی
آیا فردی را از روی پل به پایین پرتاب می‌کنید تا تراموا متوقف شود و پنج نفر نجات یابند؟	معمای پل عابر پیاده	موقعیت‌های اخلاقی شخصی (Moral-Personal)
آیا افراد را از قایق در حال غرق شدن به درون آب پرتاب می‌کنید تا قایق سبک شود و بقیه نجات یابند؟	معمای قایق نجات	
آیا اعضای بدن یک فرد سالم را بدون رضایت او برمی‌دارید تا پنج بیمار نجات یابند؟	معمای دزدیدن اعضا	
آیا نوزاد خود را خفه می‌کنید تا از فاش شدن پناهگاه گروهی به دشمن جلوگیری کنید؟	معمای نوزاد گریان	
آیا اهرمی را می‌کشید تا تراموا به مسیر دیگری برود و یک نفر به جای پنج نفر کشته شود؟	معمای تراموا	موقعیت‌های اخلاقی غیرشخصی (Moral-Impersonal)
آیا پول موجود در کیف گم‌شده را نگه می‌دارید یا به صاحبش بازمی‌گردانید؟	معمای کیف گم‌شده	
آیا به سیاستی رأی می‌دهید که سبب مرگ عده‌ای می‌شود؛ اما در کل منفعت بیشتری دارد؟	معمای رأی‌گیری	
آیا در نقشه‌ای که مسیر ریل قطار به صورت حلقه به پنج نفر بازمی‌گردد، بازهم اهرم را می‌کشید؟	معمای تراموا با حلقه	

شرح موقعیت اخلاقی	نام معما	نوع موقعیت اخلاقی
آیا از کوپن تخفیف قدیمی استفاده می کنید یا کوپن جدید می خرید؟	معمای کوپن خرید	موقعیت های نااخلاقی (Non-Moral) پایش هیجان در موقعیت
آیا با توجه به وجود ترافیک با اتوبوس به سفر می روید یا قطار؟	معمای وسیله نقلیه	
آیا برای سفر مسیر کوتاه تر اما شلوغ تر را انتخاب می کنید یا مسیر طولانی تر اما خلوت تر؟	معمای انتخاب مسیر سفر	فاقد محتوای اخلاقی

محور پژوهش گرین تفاوت در قضاوت اخلاقی میان این سه نوع موقعیت بود؛ برای نمونه در معمای تراموا، فرد می تواند با کشیدن اهرمی مسیر حرکت قطار را تغییر دهد تا به جای برخورد با پنج نفر، تنها یک نفر کشته شود. بیشتر شرکت کنندگان در آزمایش این عمل را اخلاقاً قابل قبول (درست) می دانستند؛ زیرا به طور مستقیم، به نجات جان پنج انسان در برابر یک جان منجر می شود. با این حال، در معمای پل عابر پیاده که فرد باید انسانی را به طور مستقیم از روی پل به مسیر قطار پرتاب کند تا پنج نفر نجات یابند، اکثریت این کنش را غیر اخلاقی (نادرست) می دانند.

گرین از این تفاوت نتیجه گرفت که در موقعیت های شخصی - که با تماس فیزیکی مستقیم، نیت آسیب رسانی، و برانگیختگی هیجانی شدید همراه اند - سامانه های هیجانی مغز - سیستم ۱ - فعال می شوند و واکنش شهودی غالب می گردد. در مقابل، موقعیت های غیر شخصی کمتر برانگیزاننده پاسخ های عاطفی است و بیشتر تحت کنترل فرایندهای عقلانی و سنجشگرانه قرار دارند. این تمایز نشان می دهد که هیجان، نقش سیستماتیک در قضاوت اخلاقی ایفا می کند و همچنین چرا افراد در موقعیت های به ظاهر مشابه، قضاوت هایی متفاوت ارائه می دهند (Greene et al., 2004, p. 389; Greene et al., 2001, p. 2105).

از منظر زیست روان شناختی، این نتایج بیانگر آن است که شهودهای اخلاقی دارای ریشه های تکاملی اند و از پاسخ های انطباقی مغز به موقعیت های تهدید کننده یا همکاری محور در تاریخ فرگشتی انسان ناشی می شوند. گرین و همکارانش با استفاده از

«تصویربرداری تشدید مغناطیسی کارکردی»^۱ نشان دادند که در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی شخصی، نواحی مرتبط با هیجان مانند آمیگدال،^۲ قشر پیش‌پیشانی میانی^۳ و قشر سینگولیت قدامی^۴ فعال می‌شوند؛ در حالی که موقعیت‌های غیرشخصی، بیشتر نواحی مربوط به استدلال شناختی را درگیر می‌کنند (Greene et al., 2001, p. 2106).

در پیوستار این جریان پژوهشی، آرمسترانگ، یانگ و کوشمن (Sinnott-Armstrong et al., 2010) در مقاله مهم خود با عنوان «شهود اخلاقی» به بررسی مکانیزم‌های عصب‌شناختی شهود اخلاقی پرداختند. آنان با استفاده از داده‌های تصویربرداری مغزی نشان دادند که قضاوت‌های شهودی اخلاقی حاصل تعامل پویا میان سامانه‌های هیجانی زیرقشری - از جمله آمیگدال - و نواحی قشری مسئول کنترل شناختی هستند. در این میان، نقش قشر پیش‌پیشانی جانبی (DLPFC) در تعدیل و مهار واکنش‌های عاطفی اولیه برجسته شد. یافته‌های این پژوهش‌ها تصویری چندلایه از قضاوت اخلاقی ارائه می‌دهند؛ تصویری که در آن تصمیم‌های اخلاقی نه محصول صرف استدلال منطقی، بلکه حاصل تعامل پیچیده میان نظام‌های سریع و هیجانی با نظام‌های کند و تأملی مغز هستند. بدین ترتیب، شواهد تجربی از مدل هایت و یافته‌های عصب‌شناختی گرین و همکارانش حمایت می‌کنند و نشان می‌دهند که شهودهای اخلاقی در بنیان خود مبتنی بر فرایندهای سریع، هیجانی و ناخودآگاه‌اند؛ در حالی که استدلال اخلاقی به‌طور معمول، نقشی توجیه‌گرانه و پسینی دارد.

برای درک عمیق‌تر سازوکار تولید این قضاوت‌های آنی و واکنش‌های شبه‌غریزی، لازم است به مفهوم «اکتشاف/میانبرهای اخلاقی» پرداخته شود؛ سازوکارهایی شناختی که به فرد امکان می‌دهند در مواجهه با موقعیت‌های پیچیده اخلاقی، به تصمیم‌های سریع و سازگارانه دست یابند.

1. fMRI
2. Amygdala
3. Medial Prefrontal Cortex
4. Anterior Cingulate Cortex

۳. میانبرهای اخلاقی

مفهوم «میانبر اخلاقی» یا «اکتشاف اخلاقی» در امتداد پژوهش‌های روان‌شناسی قضاوت و تصمیم‌گیری شکل گرفته است و به قواعد ساده‌سازی شده‌ای اطلاق می‌شود که ذهن انسان برای تسهیل در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی پیچیده، از آنها استفاده می‌کند. این مفهوم نخستین بار در آثار سانستین مطرح شد که آن را نوعی میانبر ذهنی یا قاعده‌های سرانگشتی اخلاقی دانست. این قواعد صریح یا نانوشته اخلاقی در اغلب موقعیت‌های روزمره به تصمیم‌های کارآمد منجر می‌شوند؛ اما در شرایط غیرمعمول یا استثنایی می‌توانند به بروز خطاهای نظام‌مند و قابل پیش‌بینی در قضاوت‌های اخلاقی، سیاسی و حقوقی بینجامند؛ خطاهایی که از منظر اخلاقی یا عقلانی ناموجه‌اند (Sunstein, 2005, p.539). به بیان دیگر، میانبرهای اخلاقی راهبردهایی‌اند که به‌طور معمول، در بافت‌های رایج به نفع تصمیم‌گیری سریع و سازگارانه عمل می‌کنند؛ اما در موقعیت‌هایی که از الگوی معمول فاصله دارند، ممکن است به داوری‌های نادرست منتهی شوند.

میانبرهای اخلاقی با سازوکار «جایگزینی ناخودآگاه صفات»^۱ تبیین می‌شوند (Sinnott-Armstrong et al., 2010, p.256). در این فرایند، ذهن به‌جای ارزیابی مستقیم یک ویژگی هدف که دستیابی به آن دشوار است - برای نمونه، میزان «نادرستی اخلاقی» یک عمل - به‌طور ناخودآگاه، از ویژگی جایگزین یا اکتشافی که دسترسی آسان‌تری دارد استفاده می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی انسان در برابر پرسشی دشوار، مبهم یا چندوجهی قرار می‌گیرد، ذهن به‌صورت ناخودآگاه، پرسش یا ویژگی اصلی (هدف) را با پرسش یا ویژگی ساده‌تر (جایگزین) تعویض می‌کند، و پاسخ به آن پرسش ساده‌تر را به‌جای پاسخ به پرسش اصلی ارائه می‌دهد که در این سازوکار، ذهن تلاش نمی‌کند پاسخ دقیق بدهد، بلکه پاسخی سریع و «قابل قبول» تولید می‌کند؛ برای مثال فرد در موقعیت دوراهی اخلاقی «آیا دروغ گفتن در این موقعیت خاص، از

1. Unconscious Attribute Substitution

نظر اخلاقی موجه است؟» قرار می‌گیرد، ذهن شهودی و هیجانی به‌جای تحلیل عقلانی همه متغیرها، به‌دنبال نشانه‌های ساده‌تر می‌گردد. سیستم ۱ به‌صورت ناخودآگاه، پرسش دشوار را با پرسشی ساده‌تر جایگزین می‌کند. در این موقعیت خاص، پرسش دشوار این است که «آیا دروغ گفتن برای نجات جان دیگری موجه است؟» و پرسش جایگزین آن است که «آیا دروغ گفتن بد است؟». در نتیجه فرد پاسخ خود را بر اساس پاسخ به پرسش ساده‌تر «بله، دروغ بد است» بیان می‌کند، بدون آنکه به شرایط خاص بیندیشد. پس از قضاوت اولیه، سیستم عقلانی (سیستم ۲) وارد عمل می‌شود تا برای قضاوت شهودی و میانبری ذهن توجیه عقلانی بسازد، نه اینکه آن را اصلاح کند (Haidt, 2001, p.828).

بدین ترتیب، افراد اغلب به‌جای تحلیل منطقی و دقیق پیامدهای اخلاقی، به نشانه‌های هیجانی، فرهنگی یا حسی ساده‌تر متکی می‌شوند و بر اساس آن، قضاوت اخلاقی می‌کنند. این جایگزینی ناخودآگاه سبب می‌شود بسیاری از قضاوت‌های اخلاقی به‌صورت خودکار، سریع و شهودی رخ دهند، بی‌آنکه فرد بتواند دلایل آگاهانه و تحلیلی برای آنها بیان کند که به‌نوعی همان پدیده بهت اخلاقی است.

۴. تحلیل منشأ و سازوکار بیدایش میانبرها

پرسش بنیادین در تحلیل منشأ میانبرهای اخلاقی، این است که چرا و چگونه ذهن انسان تمایل دارد مسیرهای کوتاه‌تری برای قضاوت و تصمیم‌گیری انتخاب کند. چنانچه بیان شد، بر اساس دیدگاه کانمن و فردریک و سپس گرین، ذهن انسان در مواجهه با مسئله‌های پیچیده، از دو نظام پردازشی متمایز بهره می‌گیرد: سیستم ۱ (سریع، خودکار و شهودی) و سیستم ۲ (کند، تأملی و استدلالی). سیستم ۱ وظیفه دارد تا در شرایط دشوار تصمیم‌گیری که قضاوت درباره آن مستلزم تحلیل دقیق، اطلاعات گسترده یا درگیری هیجانی بالاست و غالب موقعیت‌های روزمره را شامل می‌شود، توسط پدیده «جایگزینی»، پاسخ‌های فوری و کارآمد ارائه دهد؛ زیرا

هدف آن صرفه‌جویی در زمان، منابع شناختی و حفظ انرژی ذهنی است.

به‌طور کلی، منشأ میانبرهای اخلاقی را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد:

۱. سطح تکاملی: مغز انسان در طول تاریخ تکامل، در شرایطی شکل گرفته که سرعت واکنش، بیش از دقت تحلیلی، ارزش بقا داشته است. واکنش سریع در برابر خطر یا تشخیص سریع چهره‌تهدیدگر، ارزش زیستی بیشتری نسبت به تحلیل طولانی و دقیق داشته است (Cosmides & Tooby, 1992, p.198). از این منظر، میانبرهای اخلاقی بازمانده‌ای از سازوکارهای تکاملی واکنش سریع به پدیده‌های اجتماعی هستند.

۲. سطح شناختی: در سطح شناختی، میانبرها کارکردی در اقتصاد ذهنی دارند. از آنجا که ظرفیت پردازش آگاهانه محدود است، مغز ترجیح می‌دهد با استفاده از الگوها، شباهت‌ها و نمونه‌های آشنا، بار شناختی خود را کاهش دهد. این همان سازوکاری است که در میانبر «نماینده‌گی» یا «دسترس‌پذیری» دیده می‌شود. در قضاوت‌های اخلاقی نیز افراد به‌طور معمول، به‌جای ارزیابی پیامدها، به شباهت وضعیت کنونی با موارد قبلی که «احساس بد یا خوب» ایجاد کرده‌اند، تکیه می‌کنند.

۳. سطح اجتماعی و فرهنگی: میانبرهای اخلاقی همچنین در تعامل با هنجارهای فرهنگی شکل می‌گیرند. جامعه از طریق آموزش، رسانه و زبان، الگوهایی از «خوب» و «بد» را در ذهن فرد تثبیت می‌کند. در نتیجه، واکنش اخلاقی فرد نه بر پایه تفکر فلسفی، بلکه بر اساس فعال‌شدن سریع این الگوهای ذهنی صورت می‌گیرد؛ برای مثال در فرهنگ‌های جمع‌گرا تر، واکنش شهودی به خیانت یا بی‌وفایی ممکن است شدیدتر باشد؛ زیرا نقض وفاداری در حافظه فرهنگی آن جامعه، بار هیجانی قوی‌تری دارد.

کارکرد هم‌زمان این سه سطح در کنار یکدیگر، شبکه‌ای پیچیده از میانبرهای اخلاقی را می‌سازد.

۵. طبقه‌بندی و تحلیل انواع میانبرهای اخلاقی

طبق دسته‌بندی اولیه کاس سانستین (Sunstein, 2005) و بازخوانی و گسترش آن توسط فیری کوشمن (Cushman, 2013)، میانبرهای اخلاقی را می‌توان به چند دسته کلان تقسیم کرد که هر یک بر نوعی از ساده‌سازی شناختی یا هیجانی در فرایند قضاوت اخلاقی تکیه دارند. این میانبرها، همان قواعد سرانگشتی ذهن‌اند که در بسیاری از موقعیت‌ها، هدایت‌گر رفتارهای اخلاقی سازگارانه هستند؛ اما در موقعیت‌های استثنایی ممکن است به قضاوت‌های نادرست یا حتی ناسازگار با اصول عقلانی منجر شوند (Sunstein, 2005, p.539; Cushman, 2013, p.281).

میانبرها را می‌توان در چهار دسته اصلی بررسی کرد:

۵-۱. میانبر قاعده‌مند

در این نوع، یک قاعده اخلاقی کلی و مطلق - بدون در نظر گرفتن استثناها یا زمینه‌های خاص - به همه موقعیت‌ها تعمیم داده می‌شود؛ برای نمونه باور مطلق به اینکه «دروغ گفتن همیشه بد است» مصداق بارز میانبر قاعده‌مند است. چنین قاعده‌ای در شرایط عادی به ثبات رفتاری و صداقت منجر می‌شود؛ اما در موقعیت‌های غیرعادی - مانند دروغ گفتن برای نجات جان فردی بی‌گناه - می‌تواند نتیجه‌ای غیر اخلاقی در پی داشته باشد. این میانبر از منظر شناختی، حاصل اتکای سیستم ۱ (سیستم شهودی) بر قواعد تثبیت‌شده اجتماعی و اخلاقی است که به صورت خودکار و بی‌تأمل فعال می‌شود.

۵-۲. میانبر تبعیضی یا هیجانی

در این حالت، قضاوت اخلاقی بر اساس دایره هیجانی و اجتماعی نزدیک فرد شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، احساسات نسبت به گروه خودی^۱ و بیگانگان^۲ به‌طور

1. in-group

2. out-group

ناخود آگاه قضاوت را هدایت می کند؛ برای مثال شخصی ممکن است نجات کودک خود را بر نجات چند کودک غریبه ترجیح دهد؛ گرچه از منظر فایده گرایانه، گزینه دوم خیر بیشتری تولید می کند. این نوع میانبر، نشان دهنده ریشه های تکاملی همدلی گزینشی در انسان است که به همبستگی درون گروهی کمک می کند؛ اما در سطح کلان اجتماعی می تواند به سوگیری اخلاقی بینجامد (Cosmides & Tooby, 1992, p.199).

۳-۵. میانبر نیت محور

تمرکز این میانبر بر «قصد» عامل اخلاقی است، نه بر نتیجه عمل. در این دیدگاه، فردی که نیت نیک دارد - حتی اگر ناخواسته نتیجه کارش مضر باشد - اخلاقی تر از کسی که نیت نادرست دارد - ولی نتیجه کارش مفید است -، تلقی می شود؛ برای مثال اگر فردی به طور تصادفی به دیگری آسیب برساند، در اغلب موارد قضاوت عمومی او را غیر اخلاقی نمی داند؛ زیرا قصد آسیب نداشته است. این میانبر، به ویژه در اخلاق و وظیفه گرایانه ریشه دارد و در مغز، با فعال سازی نواحی مرتبط با پردازش نیت و همدلی (مانند اتصال گیجگاهی - آهیانه ای^۱) همراه است (Greene, 2008, p.49).

۴-۵. میانبر پیامدگرایانه سطحی

این میانبر در تضاد با نیت محوری است و تنها بر پیامد فوری و آشکار یک رفتار تمرکز دارد، بدون توجه به زمینه یا انگیزه کنشگر؛ برای مثال «سود مالی فوری یک اقدام، ولو غیر اخلاقی»، یا «پرهیز از عملی که فوراً زیان بار به نظر می رسد» نمونه هایی از این نوع میانبرند. در چنین مواردی، ذهن به جای ارزیابی بلندمدت و پیچیده نتایج، تنها بر پاداش یا مجازات آنی تمرکز می کند؛ فرایندی که با فعالیت نواحی پاداش محور مغز در ارتباط است (Slovic, 2002, p.412).

1. temporoparietal junction

نوع میانبر اخلاقی	تعریف	مثال
میانبر قاعده‌مند Rule-Based Heuristic	اطلاق قاعده اخلاقی مطلق به تمام موارد	دروغ گفتن همیشه بد است
میانبر تبعیضی/هیجانی Affective/Parochial Heuristic	قضاوت بر اساس گروه‌بندی اجتماعی یا هیجانی	نجات کودک خود در برابر چند فرد غریبه
میانبر نیت‌محور Intent-Based Heuristic	تمرکز صرف بر قصد عامل، نه نتیجه	فرد نیت بدی نداشت، پس کارش اخلاقی است
میانبر پیامد‌گرایانه سطحی Superficial Consequential Heuristic	توجه صرف به نتیجه فوری	سود مالی فوری یک اقدام، ولو غیر اخلاقی

۶. تحلیل ارتباط میان شهود اخلاقی و میانبرهای اخلاقی

رابطه میان شهود اخلاقی و میانبر اخلاقی را می‌توان رابطه‌ای ساختاری، کارکردی و علی دانست که در روان‌شناسی شناختی و اخلاق تجربی، به‌ویژه در چارچوب نظریه دوفرآیندی پردازش، جایگاه بنیادینی دارد. به‌عبارتی، میانبرها سازوکارهای شناختی هستند که ذهن از طریق آنها فرایند قضاوت اخلاقی را ساده‌سازی می‌کند، و شهودها، محصول نهایی و آگاه‌شده این فرایند ناخودآگاه هستند.

۶-۱. شهود به‌مثابه پیامد فرایند میانبر

در سطح نظری، میانبرها فرایندهای ذهنی ساده‌ساز هستند که در ارزیابی‌های پیچیده، از طریق جایگزینی ناخودآگاه ویژگی عمل می‌کنند (Cushman, 2013, p. 281; Sunstein, 2005, p. 539). در این فرایند، فرد به‌جای ارزیابی مستقیم «ویژگی هدف» - مانند درستی یا نادرستی اخلاقی یک کنش -، ناخودآگاه آن را با «ویژگی میانبر» - مانند

شدت هیجان منفی یا میزان آسیب‌پذیری قربانی - جایگزین می‌کند (Sinnott-Armstrong et al., 2010, p. 257). نتیجه این جایگزینی، در سطح آگاهی، به صورت یک شهود اخلاقی قاطع و فوری بروز می‌کند.

از این منظر، میانبر (قاعده‌ای ذهنی و ساده‌سازی شده که پیچیدگی شناختی را کاهش می‌دهد)، فرایند است و شهود (قضاوت یا باور اخلاقی ناگهانی و باثباتی که از فرایند میانبر ناشی می‌شود)، نتیجه است. ناآگاهی از فرایند، ذات شهود است؛ یعنی فرد نمی‌داند که قضاوت او حاصل جایگزینی ناخودآگاه بوده است، و همین ناآگاهی، وجه اصلی تمایز شهود از استدلال آگاهانه است (Sinnott-Armstrong et al., 2010, p. 257).

۶-۲. جایگاه شهود و میانبر در نظریهٔ دوفرایندی پردازش شناختی

طبق نظریهٔ دوفرایندی پردازش شناختی گرین، ذهن انسان به دو سیستم متمایز سیستم شهودی و سیستم تحلیلی تقسیم می‌شود (Greene et al., 2004, p. 395). میانبرها ابزارهای عملکردی سیستم ۱ هستند و به وسیلهٔ آن، ذهن در مواجهه با مسائل اخلاقی پیچیده، به پاسخ‌های سریع و احساسی دست می‌یابد؛ از این رو شهود اخلاقی صورت‌پدیداری همان فرایند میانبر در سطح آگاهی است. به تعبیر دیگر، آنچه ما به مثابه «احساس درونی دربارهٔ درست یا نادرست بودن یک کنش» تجربه می‌کنیم، بازتاب آگاهانه سازوکارهای ناخودآگاه سیستم ۱ است که از میانبرهای اخلاقی بهره می‌گیرد (Haidt, 2001, p. 824; Sunstein, 2005, p. 541).

نمونه‌ای از این فرایند در میانبرهای عاطفی مشاهده می‌شود (Slovic, 2002, p. 413). به این صورت که هنگامی که تصور یک عمل اخلاقی سبب احساس منفی در فرد می‌شود، ذهن بلافاصله آن عمل را «نادرست» داوری می‌کند، بی‌آنکه فرایند استدلالی دقیقی در میان باشد. این واکنش هیجانی همان شهود اخلاقی است که از سازوکار میانبر عاطفی ناشی می‌شود.

۳-۶. ویژگی‌های کارکردی و پیامدهای شناختی

ماهیت رابطه میان شهود و میانبر، ویژگی‌های شناختی خاصی را برای هر دو تبیین می‌کند:

- سرعت و سهولت: چون شهودها حاصل جایگزینی ناخودآگاه‌اند، در زمانی بسیار کوتاه و بدون تلاش استدلالی شکل می‌گیرند (Sinnott-Armstrong et al., 2010, p. 260).
- کارایی در شرایط عادی: این میانبرها اغلب در موقعیت‌های روزمره عملکرد مطلوبی دارند و به مثابه سازوکارهای تکاملی بهینه برای تصمیم‌گیری سریع شکل گرفته‌اند (Sunstein, 2005, p. 539).
- خط‌پذیری در شرایط استثنایی: با این حال، در موقعیت‌های نادر و پیچیده - مانند معمای اخلاقی «پل عابر پیاده» یا «نوزاد گریان» - این قواعد ساده‌انگارانه ممکن است به خطاهای سیستماتیک و قضاوت‌های به‌ظاهر «پوچ» منجر شوند (Greene et al., 2008).

۴-۶. تبیین سه‌سطحی آرمسترانگ و همکاران

پژوهش‌های عصب‌روان‌شناختی آرمسترانگ، یانگ و کوشمن نشان می‌دهد که قضاوت‌های اخلاقی بر اساس سه سطح پی‌درپی عمل می‌کنند:

۱. سطح هیجانی: واکنش‌های اولیه و ناخودآگاه - مانند انزجار از خشونت -؛
 ۲. سطح میانبرها: فعال‌سازی قواعد ساده‌اخلاقی جایگزین - مانند «قتل همیشه بد است» -؛
 ۳. سطح استدلال: بازنگری احتمالی نسبت به قضاوت اولیه (سیستم ۱) با دخالت سیستم تحلیلی عقلانی/استدلالی (سیستم ۲).
- در این مدل، میانبرهای اخلاقی حلقه واسط میان هیجان و استدلال هستند. آنها به ذهن اجازه می‌دهند تا هیجان را به قضاوت اخلاقی تبدیل کند، بی‌آنکه مسیر استدلالی طولانی را طی نماید. بدین ترتیب، میانبرها هم بنیان شهودند و هم واسطه پیوند هیجان و عقلانیت در اخلاق.
- می‌توان گفت شهود اخلاقی صورت آگاهانه میانبرهای اخلاقی در ذهن انسان است.

میانبرها قواعد ساده‌سازی شده‌ای‌اند که نظام شناختی انسان آن را ناخودآگاه برای تصمیم‌گیری سریع در موقعیت‌های اخلاقی به کار می‌گیرد، و شهود، تجربه پدیداری و عاطفی همان فرایند در سطح آگاهی است. این دو پدیده در کنار هم، ساختار بنیادین قضاوت‌های اخلاقی انسانی را شکل می‌دهند؛ ساختاری که در آن، سرعت، هیجان و کارایی اغلب بر عمق و استدلال تقدم دارند.

۷. نقدهای داوری مبتنی بر روش شهود و میانبر اخلاقی و پاسخ‌های آن

با وجود غنای نظری و تجربی در تبیین شهود و میانبرهای اخلاقی، این رویکرد نیز با چالش‌ها و نقدهای قابل توجهی روبه‌روست. نخستین و بنیادی‌ترین نقد، به مسئله اعتبار معرفتی شهود و میانبرهای اخلاقی مربوط می‌شود. منتقدانی چون آیودی (۲۰۰۹) و می^۱ (۲۰۱۸) استدلال می‌کنند که اگر داوری‌های اخلاقی بر واکنش‌های ناخودآگاه و هیجانی متکی باشند، آنگاه چگونه می‌توان میان قضاوت‌های معتبر و خطاپذیر تمایز نهاد. از آنجاکه شهودها و میانبرها اغلب غیر آگاهانه و غیر قابل استدلال‌اند، اعتبار معرفتی آنها در قیاس با استدلال عقلانی محل تردید است. همچنین، از منظر معرفت‌شناسی اخلاق، این پرسش مطرح می‌شود که آیا شهود می‌تواند دلیلی موجه برای باور اخلاقی باشد. اگر پاسخ منفی باشد، نظریه شهودگرایی به دوری در استدلال یا «عاطفه‌گرایی غیر قابل آزمون» فرو می‌غلند (Bloom, 2013, p.185).

مدافعان نظریه شهود و میانبر اخلاقی معتقدند نباید آنها را به‌مثابه «استدلال قطعی» پذیرفت، بلکه باید از آنها به‌منزله شواهد مقدم یا منابع اولیه و انطباقی شناخت اخلاقی که به بازبینی عقلانی و اجتماعی نیازمندند، تلقی کرد. همان‌طور که ادراک حسی در معرفت تجربی نقشی مقدم ولی قابل آزمون دارد، شهود اخلاقی نیز می‌تواند در صورت مواجهه با استدلال یا شواهد نقض‌کننده اصلاح شود (Cushman, 2013, p.285; Audi, 2009, p.23; Haidt, 2001, p.827). بنابراین «اعتبار» شهود، شرطی است؛ یعنی تازمانی که

1. May

نقد عقلانی یا شواهد تجربی آن را نقض نکنند، معتبرند.

یکی از نقدهای مهم، به نسبی گرایی فرهنگی بازمی گردد. اگر شهودها و میانبرهای اخلاقی محصول واکنش های هیجانی و یادگیری فرهنگی اند، آنگاه اخلاق نمی تواند جهان شمول باشد. پژوهش های میان فرهنگی (Nichols, 2004; Haidt & Joseph, 2004) نشان داده اند که محتوای شهودهای اخلاقی در جوامع مختلف تفاوت اساسی دارد؛ برای مثال احساس «انزجار» در فرهنگ های شرقی ممکن است با مفاهیمی مانند «طهارت و پاکی» و «تقدس و احترام سنت ها و آئین ها» پیوند یابد؛ در حالی که در جوامع لیبرال غربی، محور شهود اخلاقی بیشتر بر «عدالت» و «آسیب نرساندن» متمرکز است. این تفاوت ها نشان می دهد که میانبرهای اخلاقی نیز در چارچوب های فرهنگی خاص شکل می گیرند و بنابراین تنوع فرهنگی در شهود، چالشی برای هر نظریه جهان شمول اخلاقی است.

پاسخ مدافعان به چالش مواجهه با نسبی گرایی فرهنگی این است که باید بین «قالب های زیستی و شناختی تولید شهود» و «محتوای فرهنگی شهودها» تمایز گذاشت. قالب ها - مثلاً توانمندی همدلی، واکنش انزجار، پردازش تهدید - تا حدی جهان شمول اند؛ اما فرهنگ محتوای آنها را شکل می دهد (Nichols, 2004, p.34; Haidt, 2012, p.73). بنابراین نظریه شهود و میانبر اخلاقی نوعی جهان شمولی صوری با محتوای فرهنگی متغیر ارائه می دهد. این دیدگاه امکان گفت و گوی میان فرهنگی را باز می گذارد؛ یعنی می توان محتوای شهودها را مورد بررسی و نقد متقابل قرار داد؛ در حالی که ساختارهای زیستی مشترک را به مثابه نقطه شروع فهم متقابل پذیرفت.

نقد دیگر از سوی روان شناسان شناختی مطرح شده است که بر سوگیری ها و خطاهای سیستماتیک سیستم ۱ تأکید دارند (Sunstein, 2005, p. 539; Kahneman & Frederick, 2002, p.70). این دیدگاه بیان می کند که شهود و میانبرهای اخلاقی اگرچه کارکردی انطباقی دارند، در موقعیت های خاص، به تصمیم های ناهماهنگ و غیرمنطقی منجر می شوند. نمونه مشهور این پدیده در «مسئله تراموا» (Greene et al., 2001, p.2106) مشاهده شد. شرکت کنندگان تمایل داشتند از فدا کردن یک فرد برای نجات پنج نفر خودداری کنند، حتی با علم به اینکه نتیجه نهایی سبب نجات جان بیشتری می شود. این ناسازگاری

نشان‌دهنده سلطه هیجان بر عقل در قضاوت‌های اخلاقی است. همچنین آزمایش‌های ویتلی و هایت (Wheatley & Haidt, 2005, p.781) نشان داد که تحریک احساس انزجار از طریق هیپنوتیزم باعث شد افراد رفتارهای بی‌ضرر - مانند بی‌احترامی جزئی - را نیز غیراخلاقی تلقی کنند. این یافته‌ها آشکار می‌کنند که قضاوت شهودی و میانبرهای اخلاقی می‌توانند به شدت وابسته به حالت هیجانی لحظه‌ای باشند و در نتیجه، قابلیت اعتماد معرفتی آنها را تضعیف می‌کنند.

دفاع‌کنندگان می‌پذیرند که میانبرها مستعد سوگیری‌اند؛ اما این خطاها نه دلیلی بر حذف شهود، که دلیلی برای آموزش «نقد شهودی» و تقویت نقش سیستم ۲ است؛ یعنی راهبرد مناسب «ترکیب» است که با حفظ مزایای کارآمدی شهود در موقعیت‌های روزمره توأمان در پی تقویت مکانیزم‌های بازنگری تحلیلی (آموزش تفکر نقاد، چارچوب‌های تصمیم‌سازی، گفت‌وگوهای میان‌فردی) برای مواجهه با موقعیت‌های استثنایی یا پیچیده است (Kahneman, 2011, p. 39; Sunstein, 2005, p. 539).

از منظر عصب-فلسفی، برخی منتقدان هشدار داده‌اند که فروکاست قضاوت اخلاقی به فعالیت‌های عصبی و واکنش‌های هیجانی می‌تواند به تقلیل‌گرایی زیستی^۱ منجر شود (Woodward & Allman, 2007, p. 188). هرچند داده‌های fMRI ارتباط میان نواحی هیجانی مغز و داوری اخلاقی را نشان داده‌اند (Greene et al., 2001, p. 2107; Koenigs et al., 2007, p. 910)، اما هنوز نمی‌توان نتیجه گرفت که این همبستگی‌ها علت واقعی قضاوت اخلاقی‌اند. اخلاق انسانی پدیده‌ای چندسطحی است که شامل معنا، نیت، تفسیر و بافت فرهنگی نیز می‌شود. بنابراین هر تبیینی که قضاوت اخلاقی را تنها به واکنش‌های عصبی یا میانبرهای شناختی فروکاهد، بخشی از حقیقت را نادیده می‌گیرد.

مدافعان چندسطحی‌نگر پاسخ می‌دهند که شواهد عصبی تنها بخشی از توضیح‌اند و نباید جای تبیین‌های فرهنگی، معناساز و نیت‌محور را بگیرند. مدل‌های جامع، سطح زیستی، سطح شناختی و سطح فرهنگی را تلفیق می‌کنند؛ یعنی نه تقلیل‌گرایی صرف

1. Biological Reductionism

زیستی و نه انکار نقش عصب‌شناسی، بلکه هم‌افزایی سطوح برای فهم کامل‌تر اخلاق انسانی (Sinnott- Armstrong et al., 2010, p. 259; Woodward & Allman, 2007, p. 189).

در سطح نظری، برخی فیلسوفان (Audi, 2009) به ابهام در مرز میان شهود و میانبر اخلاقی اشاره کرده‌اند. آیا میانبر اخلاقی تنها نوعی شهود عقلانی‌شده یا سازوکاری متمایز در سطح شناختی است؟ اگر این دو سازوکار هم‌پوشانی کامل دارند، تفکیک مفهومی میان آنها بی‌معنا خواهد بود؛ اما اگر کاملاً مستقل باشند، باید بتوان مواردی یافت که یکی بدون دیگری عمل کند. تاکنون شواهد تجربی کافی برای تعیین نسبت دقیق این دو وجود ندارد.

درنهایت، بسیاری از فیلسوفان اخلاق سنتی استدلال می‌کنند که نظریه شهود و میانبر اخلاقی، نقش عقل و استدلال اخلاقی را به حاشیه می‌رانند. اگر داوری اخلاقی تنها حاصل واکنش‌های عاطفی و میانبرهای شناختی باشد، دیگر چه جایگاهی برای استدلال اخلاقی باقی می‌ماند؟ دیدگاه شهودی و میانبری، در تضاد با سنت‌های عقل‌گرایانه اخلاقی از ارسطو تا کانت است که فضیلت اخلاقی را حاصل توازن میان احساس و عقل می‌داند (Audi, 2009, p.30).

فلسفه‌های شهود‌گرای جدیدتر، مانند «شهود‌گرایی تعدیل‌شده» پیشنهاد می‌کنند به جای حذف عقل، آن را بازتعریف کنیم. عقل در مقام «بازبین، تعدیل‌کننده و داور بین فردی» عمل می‌کند؛ یعنی نقش عقل در فرایند اخلاقی اغلب اجتماعی و بازاندیشی است، نه تنها محاسبه فردی اصول انتزاعی. این پاسخ، هم‌زمان با به رسمیت شناختن نقش پیش‌استدلالی شهود، سازوکار معقولی برای حفظ نقش انتقادی استدلال فراهم می‌آورد (Cushman, 2013, p.282; May, 2018, p.77).

نتیجه اینکه شواهد نظری و تجربی نشان می‌دهد که شهود اخلاقی و میانبرهای اخلاقی اجزای سازنده و سازگار معماری قضاوت اخلاقی انسان‌اند. آنها امکان تصمیم‌گیری سریع و سازگارانه در محیط‌های اجتماعی پیچیده را فراهم می‌آورند؛ اما هم‌زمان مستعد سوگیری‌ها و خطاهای نظام‌مند می‌شوند و برای تبدیل شدن به یک

زیربنای قابل اتکا برای داوری اخلاقی، به سازوکارهای بازبینی عقلانی و گفت‌وگوهای بین فردی و بین فرهنگی نیازمندند.

نتیجه‌گیری

ذهن انسان هنگام داوری اخلاقی، اغلب نه از مسیر استدلال تحلیلی و منطقی، بلکه از مسیر پردازش سریع، خودکار و هیجانی به تصمیم می‌رسد. هایت این فرایند را در قالب مدل شهودگرایی اجتماعی توضیح می‌دهد؛ مدلی که طبق آن، استدلال عقلانی اغلب پس از شکل‌گیری قضاوت شهودی ظاهر می‌شود تا آن را توجیه کند، نه اینکه آن را ایجاد نماید. نظریهٔ دوفرایندی بهترین بستر برای تبیین ارتباط میان این دو پدیده است. بر اساس این نظریه، سیستم ۱ که سریع و شهودی است، به شهود اخلاقی و میانبرهای اخلاقی متکی است؛ درحالی که سیستم ۲ که کند و استدلالی است، مسئول بازنگری و کنترل این واکنش‌های اولیه است.

شهود اخلاقی و میانبرهای شناختی، هر دو، در بستر عملکرد سیستم ۱ شکل می‌گیرند؛ با این تفاوت که شهود اخلاقی واکنشی هیجانی و ارزشی نسبت به رفتارهاست؛ درحالی که میانبر اخلاقی راهبردی ذهنی برای تصمیم‌گیری سریع در موقعیت‌های پیچیده است. از منظر عصب‌شناختی، این فرایندها به شبکه‌های هیجانی مغز، از جمله آمیگدال و قشر پیش‌پیشانی میانی^۱ مرتبطاند که طبق پژوهش‌های تصویربرداری مغزی، هنگام تصمیم‌گیری‌های اخلاقی فعال می‌شوند.

کانمن و فردریک توضیح داده‌اند که ذهن انسان در مواجهه با پرسش‌های پیچیده، اغلب توسط «جایگزینی ویژگی»، آنها را با پرسش‌های ساده‌تر جایگزین می‌کند. همچنین در اخلاق، هنگامی که فاعل اخلاقی^۲ با یک دوراهی اخلاقی^۳ مواجه

1. mPFC
2. Moral agent
3. Moral dilemma

است - مثل تصمیم‌گیری دربارهٔ دروغ گفتن برای نجات جان کسی - ، ذهن او پرسش پیچیده «آیا این کنش اخلاقاً موجه است؟» را با پرسش ساده «آیا دروغ گفتن بد است؟» جایگزین می‌کند. نتیجهٔ این جانشینی، قضاوتی سریع اما گاه نادرست است.

میانبرها در اغلب موارد کارآمدند؛ اما در موقعیت‌های خاص ممکن است به خطاهای اخلاقی منجر شوند؛ پدیده‌ای که سانستین آن را «پارادوکس کارآمدی و خطاپذیری» نامیده است و آن را یکی از منابع اصلی خطاهای اخلاقی سیستماتیک در قضاوت انسان می‌داند؛ زیرا از فرایند ساده‌سازی بیش از حد نشئت می‌گیرد و با وجود همین خطاپذیری، این مکانیزم‌ها بنیان هوش اخلاقی طبیعی انسان را تشکیل می‌دهند. از منظر تکاملی، این میانبرها حاصل انتخاب طبیعی‌اند؛ زیرا تصمیم‌گیری سریع در موقعیت‌های خطرناک - مانند تشخیص خیانت، خشونت یا تهدید - مزیت بقا داشته است. به همین دلیل، میانبرهای اخلاقی اغلب با هیجانات بنیادین مانند ترس، خشم و انزجار در هم تنیده‌اند. بنابراین شهود اخلاقی و میانبر اخلاقی، دو سازوکار تکاملی و هماهنگ برای سازگاری اجتماعی و تصمیم‌گیری سریع هستند و تعامل این دو سازوکار نشان می‌دهد که قضاوت‌های اخلاقی انسان محصول هم‌افزایی احساس و عقل است که در خدمت بهینه‌سازی منابع ذهنی عمل می‌کنند؛ یعنی کاهش بار شناختی در شرایطی که پردازش تحلیلی - سیستم ۲ - زمان‌بر یا ناکارآمد است. مکانیزم تعامل سیستم‌ها را می‌توان در قالب «مدل نظارت تعدیل‌گر» تبیین کرد. به این صورت که سیستم ۲ نه به صورت دائم، بلکه در مواقع ضروری «تعارض درونی»، «بالابودن هزینهٔ خطا» و «مواجهه با موقعیت‌های نوپدید» وارد عمل می‌شود و خروجی سیستم ۱ را بازبینی می‌کند. این نظارت مبتنی بر نشانه‌هایی مانند احساس تعارض شناختی، حضور زمان کافی و دسترسی به منابع شناختی است.

پذیرش نقش شهود و میانبر در اخلاق به معنای نفی عقل نیست، بلکه بازشناسایی واقعیتی است روان‌شناختی و زیستی که باید با خرد انتقادی همراه شود. در نتیجه، مسیر مطلوب نه حذف شهود که توانمندسازی توأمان بینش شهودی و استدلال‌ورزی عقلی است؛ جایی که شهود، انگیزه و جهت اولیه را فراهم می‌آورد و عقل، اعتبارسنجی و

تنظیم نهایی را انجام می‌دهد. این ترکیب، چشم‌اندازی عملی و انسانی را برای زیست اخلاقی در دنیای پیچیده امروز ارائه می‌کند.

از محدودیت‌های این پژوهش این است که تمرکز بر تحلیل کیفی، شناسایی کمی سهم عوامل مختلف در شکل‌گیری شهودها را منتفی می‌کند. ضمن اینکه این پژوهش به دلیل محدودیت حجمی با تأکید بر نظریات هایت، کانمن و گرین و نظرات پیرامون آن انجام شده است و به چارچوب‌های نظری رقیب، مکمل یا جایگزین مانند «شهودگرایی تعدیل‌شده» جاشوا می و «رویکرد بوم‌شناختی» گرد گیگرنز چندان پرداخته نشده است که مستلزم بررسی در پژوهش‌های آتی است. همچنین عمده شواهد ارائه‌شده از بافت فرهنگی غرب استقرا شده‌اند و تعمیم‌پذیری آنها به مطالعات بین‌فرهنگی بیشتری نیازمند است و در نهایت، ماهیت خودگزارشی داده‌ها در بسیاری از آزمایش‌های پایه می‌تواند تحت تأثیر سوگیری‌های اجتماعی قرار گیرد که نیازمند لحاظ این نکات در صحت‌سنجی نتایج و بومی‌سازی آزمایش‌ها جهت کاربست آن در جامعه هدف است.

توجه به شهودگرایی و میانبر اخلاقی پیامدهای عملی بسیار مهمی به همراه دارد؛ برای نمونه در آموزش اخلاق، بر پرورش «حساسیت اخلاقی»، «خودآگاهی احساسی» و «مهارت‌های بازنگری عقلانی» - به منزله ترکیبی از هوش هیجانی و تفکر انتقادی - تأکید می‌ورزد. در سیاست‌گذاری، کاربست این دیدگاه مستلزم طراحی پیام‌های اخلاقی و سیاست‌های عمومی‌ای است که بر «ترکیب انگیزش شهودی و ارائه دلایل عقلانی» و نیز «فعال‌سازی شهودهای مثبت جمعی» همراه با استدلال شفاف استوار باشند (نه تنها متکی بر موعظه خشک عقلانی). در تحقیقات کاربردی، این رویکرد می‌تواند به توسعه ابزارها و مداخلات مشاوره‌ای و تربیتی - مانند تمرین‌های کاهش سوگیری و آموزش همدلانه - در جهت اصلاح یا تعدیل شهودهایی بینجامد که پیامدهای منفی اجتماعی دارند. همچنین آگاهی از میانبرهای تبعیضی - هیجانی می‌تواند در آموزش قضات برای کاهش سوگیری در پرونده‌های مرتبط با گروه‌های قومی - مذهبی مختلف در نظام قضایی، مؤثر باشد. در نظام سلامت، شناخت میانبر نیت‌محور می‌تواند درک

بهتری از واکنش‌های عمومی نسبت به خطاهای پزشکی غیر عمدی فراهم آورد. در فضای مجازی، طراحی سکوها می‌تواند با فعال‌سازی عمدی سیستم ۲، از طریق وادارسازی کاربر به «تأمل پیش از انتشار»، از قضاوت‌های شتاب‌زده مبتنی بر میانبرهای عاطفی در ارسال پیام‌ها بکاهد.

فهرست منابع

- Audi, R. (2009). *The good in the right: A theory of intuition and intrinsic value*. New Jersey, United States: Princeton University Press.
- Bloom, P. (2013). *Just babies: The origins of good and evil*. New York City, U.S.: Crown.
- Cushman, F. (2013). Action, outcome, and value: A dual-system framework for morality. *Personality and Social Psychology Review*, 17(3), pp. 273-292. <https://doi.org/10.1177/1088868312462464>
- Gigerenzer, G. (2023). *The Intelligence of Intuition*. Cambridge, England: Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781009304887>
- Greene, J. D., & Morelli, S. A., & Lowenberg, K., & Nystrom, L. E., & Cohen, J. D. (2008). Cognitive load selectively interferes with utilitarian moral judgment. *Cognition*, 107(3), pp. 1144-1154. <https://doi.org/10.1016/j.cognition.2007.11.004>
- Greene, J. D. (2008). The secret joke of Kant's soul (W. Sinnott-Armstrong, Ed.). In *Moral Psychology, Vol. 3: The Neuroscience of Morality: Emotion, Disease, and Development*, pp. 35-79. Cambridge, England: MIT Press.
- Greene, J. D., Nystrom, L. E., Engell, A. D., Darley, J. M., & Cohen, J. D. (2004). The neural bases of cognitive conflict and control in moral judgment. *Neuron*, 44(2), pp. 389-400. <https://doi.org/10.1016/j.neuron.2004.09.027>
- Greene, J. D., & Sommerville, R. B., & Nystrom, L. E., & Darley, J. M., & Cohen, J. D. (2001). An fMRI investigation of emotional engagement in moral judgment. *Science*, 293(5537), pp. 2105-2108. <https://doi.org/10.1126/science.1062872>
- Haidt, J. (2001). The emotional dog and its rational tail: A social intuitionist approach to moral judgment. *Psychological Review*, 108(4), pp. 814-834. <https://doi.org/10.1037/0033-295X.108.4.814>

- Haidt, J. (2012). *The righteous mind: Why good people are divided by politics and religion*. New York: Pantheon Books.
- Hume, D. (1739). *A treatise of human nature* (D. F. Norton & M. J. Norton, Eds. 2007). Oxford, England: Oxford University Press.
- Kahneman, D. (2011). *Thinking, fast and slow*. New York: Farrar, Straus and Giroux.
- Kahneman, D., & Frederick, S. (2002). Representativeness revisited: Attribute substitution in intuitive judgment (T. Gilovich, D. Griffin, & D. Kahneman, Eds.). In *Heuristics and biases: The psychology of intuitive judgment*, pp. 49-81. Cambridge University Press.
- Koenigs, M., & Young, L., & Adolphs, R., & Tranel, D., & Cushman, F., & Hauser, M., & Damasio, A. (2007). Damage to the prefrontal cortex increases utilitarian moral judgments. *Nature*, 446(7138), pp. 908-911. <https://doi.org/10.1038/nature05631>
- May, J. (2018). *Regard for reason in the moral mind*. Oxford, England: Oxford University Press.
- Nichols, S. (2004). *Sentimental rules: On the natural foundations of moral judgment*. Oxford, England: Oxford University Press.
- Pizarro, D. A., & Bloom, P. (2003). The intelligence of the moral emotions: A comment on Haidt (2001). *Psychological Review*, 110(1), pp. 193-196. <https://doi.org/10.1037/0033-295X.110.1.193>
- Sinnott-Armstrong, W., & Young, L., & Cushman, F. (2010). Moral intuitions (M. Doris Ed.). In *The moral psychology handbook*, pp. 246-272. Oxford, England: Oxford University Press.
- Sunstein, C. R. (2005). Moral heuristics. *Behavioral and Brain Sciences*, 28(4), pp. 531-542. <https://doi.org/10.1017/S0140525X05000099>
- Slovic, P. (2002). *Heuristics and biases*. New York: Cambridge University Press.

- Wheatley, T., & Haidt, J. (2005). Hypnotic disgust makes moral judgments more severe. *Psychological Science*, 16(10), pp. 780-784. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9280.2005.01614.x>
- Cosmides, L., & Tooby, J. (1992). *The adapted mind: Evolutionary psychology and the generation of culture*. Oxford, England: Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oso/9780195060232.003.0005>
- Woodward, J., & Allman, J. (2007). Moral intuition: Its neural substrates and normative significance. *Journal of Physiology-Paris*, 101(4-6), pp. 179-202. <https://doi.org/10.1016/j.jphysparis.2007.12.003>